

نگاه‌خانه

جنگ روایت‌ها: مانیفست هنری از دل آب

محمدسواری، منتقد

در قلبِ موزه هنرهای معاصر اصفهان، حوضی نه به مثابه آب‌نما، که جوانان رحم نخستین هستی گسترده است. این آب، گذرگاهی است نمادین: از رازِ زادن تا رمزِ مردن. بر فراز این آبِنه روان، موشکی عظیم با بدنه‌ای آیینه‌گون قد برافراشته است. بر پیکر فولادین آن، مصراع جاودان مولانا نقش بسته: «تو مگو همه به جنگ آمد و ز صلح من چه آید/ تو یکی نه‌ای هزاری، تو چراغ خود برافروز». در لایه اول، این موشک، بیش از سلاح، نفس آدمی را می‌نمایاند؛ سطحی درخشان که در آن، چهره هر تماشاگر، در تقابلی ابدی میان نورِ خواهشِ حقیقت و سایه وسوسه خاموشی، منعکس می‌گردد. اینجا، مخاطب در لحظه‌ای مکاشفه، با وجدان خویش روبه‌رو می‌شود. مردی سفیدپوش، در ژرفای آب نشسته، دستی به نشانه بیعت به سوی گذرندگان دراز کرده است. ورود به حوض، گام‌نهادن در مراسمی کهن است. گرفتن یا نگرفتن آن دست، انتخابی است در دلِ آیینی نمادین، همپای تولدی دوباره در رحم این آبِ تظهِیرگر. این لایه نخست است: «جنگِ نفس». نبردی بی‌پایان در ژرفنای وجود هر انسان، جایی که فرد نورطلب، با افروختن چراغِ خُردِ خویش، راه را در تاریکی‌های سرکشِ درون می‌جوید. آب حوض، هم آبِ زادن است در شکمِ گیتی، هم آبِ شست‌وشو در غسل‌خانه تقدیر.

اما این آبِ نمادین، اشک‌های خشکیده زاینده‌رود نیز هست. این لایه دوم، فریاد زمینِ تشنه و فرهنگی در معرض خشکی است. کاسه‌های کوچکِ شن‌آور بر سطح آب، خالی‌اند. بحران آب در اصفهان، فاجعه‌ای صرفاً زیست‌بومی نیست؛ تراژدی هویتی است. گنبد‌های فیروزه‌ای مسجدِ شیخ لطف‌الله، طاق‌های شکوهمند سی‌وسه‌پل، و عمارت‌های تاریخی چهارباغ، زیر بارِ فرونشستِ زمین و بی‌مهریِ زمانه، ناله می‌کشند. تهدیدِ دشمن به نابودی این میراث، تکرارِ همان خشکاندن ریشه‌هاست. این بار در پوششی از خشمم. آب در این صحنه، به خونِ تمدن بدل می‌شود و خشکی آن، زخمی است گشوده بر پیکر تاریخِ زنده. موشکِ آینه‌ای مزین به شعرِ مولانا، ناگزیر ما را به لایه سوم می‌کشاند: عرصه جنگِ روایت‌ها در عصرِ هیبرید. جنگِ دوازده روزه ایران و رژیمِ صهیونیستی، صرفاً تبادلِ آتش نبوده؛ نبردی ژرف‌تر، کارزارِ بر سرِ حافظه و هویت بود. از یک سو، تمدنی کهن، منگی بر ستون‌های استوارِ شعرِ حافظ و سعدی، بر حکمتِ اشراق، بر پیچ‌وخم‌های اسلیمیِ معماری، و بر اسطوره‌هایی ریشه‌دار در ژرفایِ زمان. از سوی دیگر، موجودیتی نوپا، بر شالوده‌ای از روایت‌سازی‌هایِ شتاب‌زده. مولانا بر پیکرِ این موشکِ بارادکسیکال، فریادِ هویتِ سر می‌دهد: این موشکِ فرهنگِ است! سلاحی که دشمن را نه با انفجار ویرانگر، که با نورِ سوزانِ حقیقتِ تاریخی و تابشِ میراثِ معنویِ ده‌هزارساله، خلع‌سلاح می‌کند. ادعاهایِ پوچ وجودِ تأسیساتِ نظامی در زیدِ گنجینه‌هایِ تاریخیِ اصفهان، خودِ سندی است بر هراسِ عمیقِ دشمن از این قدرتِ نرمِ بی‌همتا: توانِ بی‌کرانِ روایت‌گریِ هنر و اصالت. موزه در این نبرد، به سنگر بدل می‌شود و این چیدمان، نوبخت‌نهای از نمادهاست. حوض، به خلیجِ فارسِ نمادینِ مبدل می‌گردد؛ آبی که هم عرصه نبردِ واقعی است، هم صحنه تقابلِ روایت‌هایِ متخاصم. موشکِ مجاله‌شده بر فرازِ آب، استعاره‌ای گویا از شکستِ ادعاهایِ توخالی و ناتوانیِ روایت‌سازی‌هایِ دروغین در برابرِ صلابتِ تاریخِ راستین است.

لایه چهارم، آبِ حوض را به آب‌هایِ ممنوعه فراتِ کرپلا پیوند می‌زند. اجراگرِ سفیدپوش، در مرکزِ این دریایِ نمادین، حاملِ دو اسطوره جاودانگی است: هم یادآورِ سقاییِ دشتِ نینوا است با کاسه‌هایِ بی‌پیشانِ تشنه‌گامان. در اینجا، آبِ مرزِ تعهد است. گام‌نهادن در حوض، ورود به عرصه انتخابِ سرنوشت‌ساز است. گرفتنِ دستِ سفیدپوش، بیعتی است نمادین با آرمانِ «حق» در برابرِ سیلابِ «باطل»، فراسویِ زمان و مکان. این صحنه، ریتوالِ کهنِ محرم را در قالبِ هنرِ معاصرِ بازمی‌آفریند: بیعت در کنارِ آبِ، پژواکی از غدیر و نینوا. حتی آن که دست را نمی‌گیرد و تنها از آبِ می‌گذرد و جامه‌اش خیس می‌شود، ناگزیر در این کارزارِ معنویِ شریک شده است. خِسیِ لباس، نشانی از تعهدی ناخواسته اما انکارناپذیر

به جبهه حقیقت، و گریزناپذیریِ انتخاب در «جنگِ روایت‌ها» است. چراغ‌هایِ شن‌آور، که می‌توانند توسط تماشاگرانِ فروخته شوند، تنها عنصری بصری نیستند؛ زنده‌کننده سنتِ شامِ غریبان و نمادِ توسلِ جمعی به نورِ امید در تاریکی‌هایِ زمانه‌اند. اینجا، آب صرفاً نماد نیست؛ میدانِ آزمونِ ایمان و عطشِ سیراب‌ناشدنیِ حقیقت است.

پایان سفر

«جنگِ روایت‌ها» در

نهایت، سفرِ لایایشِ انسان در آب‌هایِ نمادین هستی است. این حوضِ موزه، گذرگاهی چهاربُعدی است: از رحمِ آغازین تا خاکِ پایان؛ از زاینده‌رودِ خاموش تا فراتِ محروم؛ از نبردِ درونِ ذاتیِ نفس تا رویاروییِ کلانِ تمدن‌ها؛ از هویتِ ریشه‌دار تا کارزارِ روایت‌هایِ معاصر. کاسه‌هایِ خالی، فریادِ تشنگیِ ابدیِ روحِ حقیقت‌جو را بر پهنه زمان حک می‌کنند. موشکِ آینه‌ای، مسئولیتِ فردی در روشن‌نگه‌داشتنِ شعله‌هایِ هویت و پاسداری از روایتِ راستین را یادآور می‌شود: «چراغِ خود برافروز». اجراگرِ سفیدپوش، کهن‌الگویِ بیعتِ انسانی با ارزش‌هایی فراتر از فردیتِ محدود است. آب در این اثر، حافظه جمعیِ بشر را در خود می‌شوید و بازمی‌زاید؛ حافظه‌ای آکنده از زادن‌ها و مردن‌ها، از تشنگی‌هایِ جسم و جان، از نبردهایِ درونی و بیرونی بی‌فرجام، و از لحظاتِ خطیرِ انتخاب. در این نبردِ سهمگین بر سرِ معنا و حافظه، هنر، سنگرِ نهاییِ حقیقت است؛ سنگری که آینه‌هایش، هم سلاح‌اند برایِ بازتابِ راستی، هم مشعلی‌اند برایِ افروختنِ راه در تاریکیِ تحریف. در عصرِ جنگ‌هایِ روایت، هنرمندِ رزمنده‌ای است با سلاحِ زیبایی و اندیشه، و هنر، دژِ نفوذناپذیرِ حقیقت در برابرِ یورشِ تاریکی.



هنر ایران به گزارش زنان

۶۵ اثر دیده‌نشده در موزه هنرهای معاصر تهران

شهزاد رویایی

این هفته در گالری‌های خانه هنرمندان ایران و روز جمعه در گالری‌های تهران، نمایشگاه‌هایی را با موضوع هنرمندان زن خواهیم داشت. در کنار نمایشگاه، موزه هنرهای معاصر تهران نشست‌هایی را با موضوع زنان هنرمند برگزار می‌کند که مسئولیت آن را افسانه کامران بر عهده خواهد داشت. توکا ملکی در ادامه نشست بیان کرد: «باور دارم برای روایت تاریخ هنر باید در نقاط مختلف ایستاد و قصه را روایت کرد که یکی از این نقاط، جایگاه زنان و نقش زنان نوگراست و این زنان هنرمند دیدگاهی دارند که قطعاً تاریخ هنر را تکمیل کرده است. این به معنای تفکیک جنسیتی و پررنگ‌کردن نقش زنان یا مردان نیست، بلکه بازخوانی هرکدام از آثار هنری است که بدون هریک تاریخ هنر ناقص خواهد بود».



او تأکید کرد: «ما وقتی با آثار موجود در گنجینه که تا به حال دیده نشده‌اند مواجه شدیم، شگفت‌زده بودیم و این فرصتی بود که از زوایای مختلف بتوانیم آنها را بررسی کنیم. همچنین گفتنی است که همه آثار زنان در گنجینه به نمایش درمی‌آید مگر بعضی که بنا بر مرمت اثر یا مشکلاتی روبه‌رو است، اما هیچ‌یک بنا به موضوع یا نام هنرمند حذف نمی‌شود».

ملکی اظهار کرد: «در این نمایشگاه به این می‌پردازیم که زنان به چه موضوعات، تکنیک‌ها و شاخصه‌هایی پرداختند و چقدر به جریان‌های هنر نوگرا توجه داشتند که همه این موارد سبب شد به این تقسیم‌بندی برسیم که آثار را چیدمان و معرفی کنیم».

تفکیک بخش‌های مختلف نمایشگاه

توکا ملکی درباره چگونگی تقسیم‌بندی بخش‌های مختلف نمایشگاه توضیح داد: «اولین بخش نمایشگاه، پیشگامان است که نخستین هنرجویان زن هنر نوگرا را

معرفی می‌کنیم. دومین بخش، برتره است که زنان چطور به این موضوع پرداختند و به چه سوزنهایی توجه کردند. بخش سوم، هنر انتزاعی است که شاخص‌ترین آثار را در میان آثار زنان هنرمند همچون بهجت صدر دیدیم. بخش چهارم، منظره‌نگاری است که زنان آثار شاخصی در این حوزه دارند. بخش پنجم، زندگی روزمره است که زنان توجه خاصی به موضوعات روزمره و اجتماعی دارند. بخش ششم، نو سنت‌گرایی است که زنان به شیوه خودشان به این موضوع پرداختند. بخش هفتم، به سوابقه تشکیل گروه‌های هنری و گروه دنا که تنها گروه مختص زنان در آن زمان است، می‌پردازد. بخش هشتم و آخر، پرداختن زنان هنرمند به مسائل اجتماعی است که نمونه‌های خاصی وجود دارد».

افسانه کامران نیز درباره نشست‌های پژوهشی توضیح داد: «یکی از وظایف موزه‌ها، پرداختن به موضوعات تحلیلی و پژوهشی است و اینکه چه طیفی از پژوهش‌ها را در بر می‌گیرد. در سال‌های اخیر این علاقه به پژوهش گسترش پیدا کرده که یکی از کلیدواژه‌های آنها، بازنمایی است اما من امیدوارم این آثار از بازنمایی گذر کند و به مسائل مهم‌تر بپردازد».

او در پایان تصریح کرد: «آن چیزی که به روایت گنجینه موزه درمی‌آید، باید با دیگر محل‌های نمایش آثار، متفاوت باشد؛ بنابراین موزه می‌تواند این امکان را فراهم کند تا ما وجهه مستقیم با این موضوعات برای پژوهشگران ایجاد شود».

سخنران چهارم، سجاد باغبان‌ماهر، پژوهشگر و یکی از کیوریتورهای این نمایشگاه، گفت: «برگزاری این نمایشگاه به ما سفارش داده شده بود که براساس تعداد هنرمندان و آثار، نمایشگاهی را تنظیم کنیم، اما محدودیت‌های زیادی داشتیم. به‌عنوان یک معلم موزه‌داری، همیشه گفته‌ام که گردآوری و تکمیل گنجینه، یکی از امور مهم موزه‌داری است. موزه نمی‌تواند از جایی به بعد بگوید که دیگر بازنشته شده است».

او ادامه داد: «۱۲۱ اثر از ۶۵ هنرمند در سالن‌ها به نمایش گذاشته می‌شود که بسیاری از آنها تاکنون به نمایش درنیامده بودند. اما این تعداد اثر، ما را به هدف خود نمی‌رساند و می‌خواستیم کار به گونه‌ای باشد که آثار هنرمندان زن را به صورت دایره‌المعارف در بر بگیرد. در نتیجه از گالری‌داران و نگارخانه‌داران خواستیم که آثار زنان هنرمندی را که با آنها کار می‌کنند، در راستای این نمایشگاه به نمایش بگذارند».

باغبان‌ماهر افزود: «بیشتر آثار زنان، نقاشی هستند و در سایر حوزه‌ها آثار کمتری داریم. در مجموع، ۱۴ نمایشگاه خواهیم داشت که هفت نمایشگاه در فضای خود گالری‌ها

و هفت نمایشگاه دیگر هم در گالری‌های خانه هنرمندان برگزار می‌شود. نمایشگاه‌های موزه و خانه هنرمندان دوم مرداد و نمایشگاه‌های گالری‌ها سوم مرداد افتتاح می‌شود».

شاهین زمانی‌طهرانی، روابط‌عمومی موزه هنرهای معاصر تهران در پایان نشست از خبرنگاران حاضر تشکر کرد و اظهار امیدواری کرد که برای پیشبرد موفق این سمت در ادامه راه

اتفاقات خوبی رقم بخورد.

نمایشگاه «به گزارش زنان» شامل آثار زنان هنرمند نوگرا، روز پنجشنبه در تاریخ دوم مرداد در موزه هنرهای معاصر تهران افتتاح می‌شود.

نگارخانه

چرا آموزش مفاهیم تحلیلی در فرهنگ ما این قدر سخت است؟ تحلیل در سرزمین تاویل

امین شاهد

منتقدوپژوهشگر

اگر ذهن ایرانی را بخواهیم در یک قاب خلاصه کنیم، شاید چیزی شبیه به یک قالی دست‌بافت باشد: پر از رنگ، طرح، رمز، داستان و البته گره. ذهنی که بیشتر از آنکه تحلیل کند، احساس می‌کند؛ بیشتر از آنکه بخواند، تعبیر می‌کند؛ و بیشتر از آنکه بفهمد منظور چیست، حدس می‌زند «چه منظوری پشت منظور پنهان شده است؟». در چنین بستری، آیا واقعا می‌توان مفاهیم تحلیلی را آموزش داد؟

زبان آموزش، اگر نگوییم مقدس‌ترین، قطعاً روشن‌ترین ابزار یک جامعه برای انتقال دانایی است. اما در فرهنگ ما، زبان، روشن حرف نمی‌زند، بلکه با ما بازی می‌کند. مثلاً در یک کتاب درسی ممکن است بنویسند: «در جوامع توسعه‌یافته، مردم از حقوق شهروندی برخوردارند» اما هیچ‌کس نمی‌پرسد: توسعه دقیقاً چیست؟ حقوق شهروندی یعنی چه؟ چه کسی توسعه را تعریف می‌کند؟ این پرسش‌ها در نظام آموزشی ما نه‌تنها نهاده‌ینه نشده‌اند، بلکه گاهی خطرناک هم شمرده می‌شوند. دانش‌آموز یا دانشجویی که زیاد سؤال پرسد، خیلی زود برچسب می‌خورد: «سؤال‌پچ‌کن»، «خرده‌گیر» یا «از خودش زیاد راضی». درحالی‌که در نظام‌های آموزشی تحلیلی، پرسش پایه یادگیری است، در نظام تاویلی ما، پرسش‌گری یک اختلال رفتاری تلقی می‌شود. در همین نظام آموزشی، ما با واژه‌هایی مواجه می‌شویم که معنای روشنی ندارند ولی با اطمینان تدریس می‌شوند: توسعه پایدار، اقتصاد مقاومتی، جامعه مدنی، تفکر سیستمی، راهبرد فرهنگی، عقلائیّت بومی، هویت دینی، خودباوری ملی و... اینها چه هستند؟ مفاهیم یا شعار؟ مدل یا استعاره؟ تعریف دارند یا صرفاً خوش‌آهنگ‌اند؟ واقعیت این است که ذهن تاویلی، نه‌تنها این ابهام را تحمل می‌کند، بلکه از آن لذت هم می‌برد. چرا؟ چون معنا را نمی‌خواهد پیدا کند، می‌خواهد بسازد. ذهن ما بیشتر اهل کشف رمز است تا خواندن تعریف. وقتی با واژه «هویت» مواجه می‌شویم، بلافاصله به سراغ تاریخ، اسطوره، خاطره، دین، ملیت، زبان، خون و خاک می‌رویم. اما نمی‌پرسیم: آیا می‌شود این را دقیق‌تر، علمی‌تر و قابل سنجش‌تر فهمید؟ در مدارس، اگر خوش‌شانس باشی، در سال دوازدهم، منطق می‌خوانی. اما منطق در اینجا نه یک مهارت پایه‌ای، بلکه یک واحد درسی حاشیه‌ای است که اغلب هم جدی گرفته نمی‌شود. فیلسوف در فرهنگ ما بیشتر شبیه عارف است تا تحلیلگر. او باید دانا باشد، نه دقیق؛ باید ابهام بگیرد، نه بهرانی سخن بگوید. و البته وقتی کسی با زبان تحلیلی صحبت می‌کند، اغلب به چشم سرد، بی‌احساس، یا حتی خطرناک نگاه می‌شود. برای نمونه، کسی که با زبان اقتصاد سیاسی بخواند فقر را تحلیل کند، کمتر شنیده می‌شود از کسی که آن را با اشک و شعر و آه و حکایت مادر پیر تنها روایت می‌کند. نهاد مدرسه، دست‌کم در بسیاری از ساختارهای آموزشی ایرانی، نه محل «پرورش تفکر»، بلکه جای «بازتولید کلیشه» است. معلم هم اغلب سخنگوی کتاب است، نه راهنمای پرسش. هنوز هم انشاهایی که نمره می‌گیرند، آتهایی هستند که جملاتی از این دست دارند: «خورشید از پشت کوه بیرون آمد و پرتوهای زریش را بر صورت مادر شهید پاشید...». در چنین فضایی، چطور می‌شود با نوجوان درباره چیستی عدالت، معنای واژه توسعه یا تفاوت بین نقد و تخریب حرف زد؟ وقتی واژگان ما، بیش از آنکه مفهوم باشند، حامل بار عاطفی‌اند، یادگیری تبدیل به نوعی ترس یا نمایش می‌شود. اما چاره چیست؟ آیا باید ذهن تاویلی را حذف کرد؟ نه. ذهن تاویلی، اگر در تعادل با زبان تحلیلی باشد، نه‌تنها مخرب نیست، بلکه یک ظرفیت بی‌نظیر است: چون قدرت تخیل، تداعی، تصویرسازی و تأمل را به ما می‌دهد. فقط باید بیاموزیم چه وقت شعر بگوییم و چه وقت تحلیل کنیم. برای این کار، ما به زبان تازه‌ای نیاز داریم؛ زبانی که نه خشک باشد نه رند، نه شعاری باشد نه متعالی. زبانی که بتواند واژه‌ها را به جایگاه دقیق‌شان بازگرداند. باید آموزش تفکر انتقادی از سنین پایین جدی گرفته شود. معلمان باید ابزار فلسفی داشته باشند، نه صرفاً مهارت انتقال محفوظات. و مهم‌تر از همه، باید واژه‌ها را از اسارت بلاغت آزاد کرد. مفاهیم باید تعریف شوند، نه تعارف؛ چون آموزش، بدون واژه‌های شفاف، چیزی جز تکرار مجازی حقیقت نیست. تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد... اما وقتی سخن گفت، لطفاً مشخص بگوید که منظورش چیست.

